



دغدغه‌ها

گفت و گو با روح... حسینیان پیرامون ابعاد شخصیتی شهید بهشتی

# دغدغه‌های يك مسلمان مدرن

سعید ناظمی

اشاره:

روح... حسینیان را در دفتر کارش ملاقات کردیم. او که نزدیک به سه دهه منصب‌های مدیریتی کوناگون را تجربه کرده، ان‌چنان صمیمی و دوستانه ما را به حضور پذیرفت که برایمان باورکردنی نبود. رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی به یمن شاکردی و همکاری نزدیک با شهید دکتر بهشتی، زوایای جدیدی از شخصیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی او به ما نشان داد که بدون شک به این اسانی قادر به شناخت آن نبودیم.

روح... حسینیان با وجود مشغله‌های فراوان که برخی از آن‌ها را به چشم دیدیم؛ هر پرسش ما را بدون خستگی و بسیار عمیق و دقیق پاسخ گفت. گو اینکد می‌خواست پس از سال‌ها باز هم حق شاکردی را به استاد خویش ادا کند. گفت‌وگوی زیر، پاسخ‌های اوست به پرسش‌های ما.

شهادت شهید بهشتی در واقع مَه‌ری بود که تمام بدبینی‌ها را از بین برد و واقعیت شهید بهشتی را عیان کرد.

عده‌ای از گروه‌های مذهبی شهرستان آباده از شهید بهشتی دعوت کرده بودند، در مسجد جامع سخنرانی کند. در آن جلسه سخنرانی، من هم بودم. وقتی در آنجا آن شخص بالا بلند را دیدم، بی‌اختیار مجذوب ظاهر او و هنگامی که شروع به سخنرانی کرد، جذب باطن ایشان شدم. به یاد دارم صحبت شهید بهشتی درباره حقانیت و اجتماعی بودن اسلام و تأثیر آن در جهان غرب بود. ایشان مباحث خود با اسقف‌های آلمانی را بیان کردند و در آخر هم گفتند: «بعد از یکی از این مباحث، فردی آلمانی

حضرت مهدی (عج) به نام محمد بهشتی برخورد کردم که نویسنده آن کتاب بود. یک روحانی که به اشتباه تصور می‌کرد، محمد بهشتی همان سید محمد حسینی بهشتی است. مرا از خواندن آن کتاب منع کرد و در جواب من که علت را جویا شدم، گفت: «او اصلاً روحانی نیست. آدم روشن‌فکری است که همسرش در آلمان بی‌حجاب است.» این اولین تعریفی بود که من از یک روحانی محلی درباره شهید بهشتی می‌شنیدم. حدود سال‌های ۱۳۴۹ که ایشان از هامبورگ مراجعت کرده بود،

چگونه با شهید بهشتی آشنا شدید؟ البته بی‌شک مسیری را که برای مبارزات خود انتخاب کرده بودید با ایشان، هم‌سو و هم‌جهت بود؛ اما آیا ادامه دادن این آشنایی به علت علاقه به شخص او بود یا علت دیگری داشت؟ با درود و صلوات بر روح بزرگ شهید بهشتی و کسانی که در صدد زنده نگه‌داشتن نام و یاد این بزرگوارند. نحوه آشنایی من با شهید بهشتی شاید بیانگر بسیاری از مسائل سیاسی حیات او باشد. نخستین بار در هنگام مطالعه کتابی در موضوع

سیاسی، اجتماعی و دینی را که برایمان مبهم بود، با ایشان در میان می‌گذاشتیم. فضای مدرسه حقانی با توجه به نوپا بودن آن مرکز آموزش چگونه بود؟ فضای کاملاً صمیمی و دوستانه. من هنوز با یادآوری خاطرات آن زمان به آن حال و هوا غبطه می‌خورم. استاد و شاگرد با هم صمیمی بودند؛ مدرسه حقانی به علت مدیریت شهید قدوسی از لحاظ معنوی نمونه و به علت مدیریت شهید بهشتی از فضای باز و دیدگاه روشن‌تری در مقایسه با حوزه برخوردار بود.

**مقام شهید بهشتی و شهید قدوسی در آن مدرسه چه بود؟**  
 آقای بهشتی مدیریت کلان مدرسه و آقای قدوسی هم مدیریت داخلی آن را برعهده داشتند. به دروسی که تدریس می‌شد، آقای بهشتی تسلط و اشراف داشت و مدیریت برنامه‌ریزی به عهده او بود و بسیاری از دروس را نیز خود ایشان در برنامه قرار داده بودند.

**شهید بهشتی انسان متفکر و تحصیل کرده بود، علاوه بر این، دوره‌هایی را نیز در خارج از کشور سپری کرده بود. به همین خاطر با نظام آموزشی سیستماتیک آشنا بود و شخصیت دینی روشن‌فکری بودند؛ چه تازه‌گی‌هایی را با خود به مدرسه آوردند و به تبعات آن چالش‌هایی را که بین روحانیت و روشن‌فکری روی داد، تبعاتش در آن محیط چگونه بود؟**

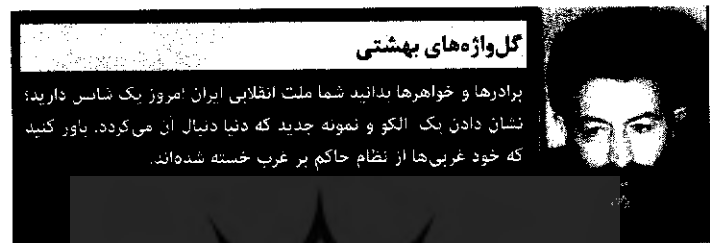
یکی از مؤسسين مدرسه حقانی، آقای بهشتی بود و آقایان قدوسی، جنتی، مصباح و برخی دیگر از بزرگان با او همکاری داشتند. برنامه‌ریزی تحصیلی را خود ایشان انجام می‌داد. برنامه‌های جدیدی ارائه کردند با متون درسی جدید. مثلاً در حوزه علمیه قم هنوز کتاب «جامع‌المقدمات» برای آموزش مقدمات صرف و نحو تدریس می‌شد. این کتاب با چاپ سنگی و خط قدیمی چاپ می‌شد و کتاب‌های آن تکراری از مکررات بود. علاوه بر این، فاقد سؤال و تمرین درسی هم بود. در سال دوم، کتاب سیوطی که شعرگونه و مربوط به علم نحو بود تدریس می‌شد. آقای بهشتی هر دوی این کتاب‌ها را حذف کرد. به جای جامع‌المقدمات، استادان مدرسه حقانی جزوهای تألیف کردند به صورت منظم و دسته‌بندی با فهرست، موضوعات مشخص که در پایان هر بخش، سؤال و تمرین هم وجود داشت و جایگزین جامع‌المقدمات شد. ما نیز موظف بودیم هر شب به سؤالات و تمرینات پایان هر بخش

دوران طلبگی به مواردی که فکر می‌کردم اشکالاتی دارد، اعتراض می‌کردم. یکی از اعتراضات من و بعضی از دوستان دیگر به برخی از دروس بود که در مدرسه تدریس می‌شد.

جلسه در منزل آقای قدوسی برگزار شده بود و آقای بهشتی حکم بود بین ما که منتقد بودیم و استادان مدرسه. من ادعا کردم بعضی از این دروس هیچ فایده‌ای

گفت: در بحث شما با اسقف‌ها شما خیلی منطقی‌تر و بهتر استدلال آوردید و صحبت کردید و من گفتم به خاطر حقانیت و پریار بودن اسلام، سخنان من منطقی‌تر به نظر می‌رسد. در طول دو سه بار دیدن و حضورم در جلسه‌ای خصوصی قبل از ورود به مدرسه حقانی، من ایشان را شخصیتی بسیار متین، معتقد به اسلام و بسیار توانمند یافتم.

مهرماه سال ۱۳۴۹ در مدرسه حقانی قم



**گل‌واژه‌های بهشتی**

برادرها و خواهرها بدانید شما ملت انقلابی ایران امروز یک شاعر دارید؛ نشان دادن یک الگو و نمونه جدید که دنیا دنبال آن می‌کرده. باور کنید که خود غربی‌ها از نظام حاکم بر غرب خسته شده‌اند.

ندارد و دانستن و ندانستن آن‌ها علی‌التویه است.

**یعنی فکر می‌کردید این دروس تکراری شده و اثربخشی‌اش را از دست داده؟**  
 دروس مد نظر ما، نه خاصیت علمی داشت و نه خاصیت عملی. آقای بهشتی گفتند: مثلاً کدام درس؟ من به قسمتی از کتاب لمعه اشاره کردم، ابتدای کتاب صلوه. گفتم در آن بخش بحث درباره این است که «کتابها» ها به «صلوه» برمی‌گردد و یا به «باب صلوه»؟ به هر کدام برگردد، هیچ خاصیت علمی ندارد. آقای بهشتی کتاب را باز کردند و همان قسمت را خواندند. بسیار زیبا و مسلط، چنان که بسیاری از دوستان حاضر در جلسه تحت تأثیر قرار گرفتند. شگفتی از این بود که ایشان از هامبورگ تازه به ایران مراجعت کرده بودند و با اینکه چند سالی در ایران و در حوزه نبودند، این قدر بر موضوع اشراف دارند.

پس از آن رو کردند به استادان و گفتند: حق با آقای حسینیان است. مثل وکیل مدافعی مجرب و متمهذ از طلبه‌های ناچیز در مقابل استادان دفاع کردند. همه دوستان طلبه‌ای که در این مجلس حضور داشتند، مجذوب این شخصیت جوان مردانه شدند و تحت تأثیر قرار گرفتند که حکم را به نفع بچه‌های مدرسه حقانی دادند. شهید بهشتی از کسانی بودند که هر هفته به مدرسه حقانی می‌آمدند. به همین علت، آشنایی‌های بیشتر و رفت و آمدهای صمیمی‌تر بین ما به وجود آمد. ما ایشان را الگوی شخصیتی برای خودمان پذیرفته بودیم و به همین خاطر همه مسائل

طلبه بودم. به یاد دارم بر حسب سبب جوانی به ستونی روبه‌روی در مدرسه حقانی تکیه داده بودم و دکمه‌های کتم را در آن طرف ستون به هم بسته بودم. به کتم تکیه داده بودم و داشتم با بچه‌ها و دوستانم صحبت می‌کردم. دیدم شهید بهشتی از در مدرسه وارد شدند و با بلند کردن دست به ما سلام گفتند. من با دستپاچگی دکمه‌های کتم را باز کردم و به طرف آقای بهشتی حرکت کردم. ایشان برخورد گرمی یا من داشتند و مرا در آغوش گرفتند. من متعجب بودم که چگونه آقای بهشتی با طلبه‌ای که هنوز در سال اول تحصیلات حوزوی است، این قدر گرم برخورد می‌کند و این‌گونه توجیه کردم که شاید مرا از زمان جلساتی که در آباده داشته، در یاد دارد. در حال و هوای خودم بودم که با یکی دیگر از دوستان به نام آقای مروی برخورد کردم و موضوع برخورد خود با آقای بهشتی را به ایشان گفتم و گفتم: نمی‌دانم علت این برخورد آقای بهشتی با من چه بود. ایشان اظهار داشت برای من هم چنین برخوردی حادث شده. بنده نیز به دنبال توجیه این مطلب بودم، گفتم شاید از آن موقعی که با اخوی من شیخ هادی مروی در مشهد گفت‌وگو داشتند مرا شناخته، ولی پس از زمانی فهمیدم تمام توجیهات بی‌اساس بود. برخورد آقای بهشتی با همه افراد همین‌گونه گرم، صمیمی و محبت‌آمیز است.

برخورد بعدی ما در جلسه‌ای بود که آقای بهشتی، آقای قدوسی و استادان مدرسه حقانی شرکت داشتند. من از همان

لسل جدید، جامعه جدید و دنیای ماشینی پرسش‌های تازه‌ای را مطرح می‌کند که این روحانیان سنتی هرگز در پی یافتن پاسخ‌های دینی یا مقتضیات زمان نبودند ولی آقای بهشتی همواره دنبال استخراج پاسخ‌های جدید برای این سؤالات‌ها از متن دین بود

ایشان اعتقادی به پارادوکس بین شناخت و یقین نداشتند. می‌گفتند شناخت دارای درجاتی است و مسلمان همواره به سوی شناخت دقیق‌تر در حرکت است. شناخت دین مثل شناخت واقعیت‌های بیرونی است

پاسخ دهیم.

و سال‌ها بعد، کتاب «مبادی‌العریبه» را که دانشمندی مصری درباره علم نحو در چهار جلد تألیف کرده بود، جایگزین سیوطی کرد. حتی کتاب «رسایل» شیخ انصاری را، آیت‌الله مشکینی خلاصه‌نویسی کرد و با نام «رسایل جدید» جایگزین رسایل قدیم کرد. در آن روزگار، برخی از بزرگان با این اقدامات مخالفت می‌کردند و حتی عده‌ای گفتند که مدرسه حقانی ملاپروری نخواهد کرد. به خاطر حذف متون قدیمی هم مشکلاتی برای مدرسه فراهم شد اما چون آقای بهشتی راه و روش خودش را باور داشت، آن قدر ایستادگی کرد تا سرانجام حوزه آن تغییرات را پذیرفت به‌گونه‌ای که طی سالیان بعد، در مدارس جدیدی که در خصوص علوم دینی به وجود آمد، همین دروس تدریس شد.

از جمله برنامه‌های آقای بهشتی که ابداع کرده بودند، تدریس علوم جدید بود. دو جلد کتاب روان‌شناسی مان بود که آقای دکتر شریعتمداری از تهران برای تدریس آن می‌آمدند. یک دوره اقتصاد بود که آقای دکتر نمازی - که روزگاری هم وزیر امور اقتصاد و دارایی بودند - تدریس می‌کردند و یک دوره جامعه‌شناسی بود که دکتر خالقی مدرس آن بودند. زبان انگلیسی هم در ردیف درس‌های دیگر و جزو درس‌های روزانه بود که شهید بهشتی تأکید فراوانی بر فراگیری آن داشت، به قدری که برای آن هم، جایزه تعیین کرده بودند. هرکسی که بیش از ساعت مقرر به فراگیری زبان انگلیسی می‌پرداخت، مستحق دریافت جایزه نقدی به صورت مستمر می‌شد.

آقای بهشتی برخی از دروس قدیم را که تقریباً در حوزه‌ها منسوخ شده بود، احیا کرد. مانند علم رجال. علم رجال، درسی غیر تخصصی بود که طلبه‌ها باید خودشان مطالعه می‌کردند. درس درایه هم این‌گونه بود. به نظر شهید بهشتی، برای فهم صریح اسلام این علوم باید احیا و تدریس می‌شد.

دکتر بهشتی با این تفکرات نو توانست طلبه‌هایی را پرورش دهد که هنوز هم بعد از حدود سه دهه از پیروزی انقلاب، آثار و برکاتشان در مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه مشخص است.

**تعریف روشن‌فکری از منظر حوزه چه بود؟ و بر چه مبنایی روشن‌فکر را تحت تأثیر افکار متفی جامعه ارزشیابی می‌کردند؟**

تعریفی که حوزه از روشن‌فکری داشت، متجددمآبانه بود. یعنی روشن‌فکر را کسی

می‌دانستند که پایبند به دین نیست، بیشتر تفکر غرب بر او حاکم است، زندگی او غرب‌گرایانه است، همسرش حجاب ندارد و خودش هم سنت‌های دینی را رعایت نمی‌کند.

**منظور شما نوعی گرایش و تفکر لائیک است؟**

تقریباً؛ روشن‌فکران دینی هم کسانی بودند که هنجارهای اسلامی و سنت را رعایت نمی‌کردند و آن‌ها را می‌شکستند. به همین خاطر اگر می‌خواستند بگویند فلان روحانی آدم متعددی نیست، می‌گفتند: روحانی روشن‌فکری است.

**آیا طبق تعریف‌ها شهید مطهری، شهید مفتاح و شهید باهنر هم جزو روشن‌فکران جامعه قلمداد می‌شدند؟**

خیر! این‌ها در مقام روشن‌فکر در حوزه مطرح نبودند. شاخص‌ترین روشن‌فکر، شهید بهشتی بود که البته در اصل واقعیت نداشت. من تعریفی از روشن‌فکری دارم که شاید این تقسیم‌بندی‌ها را مقداری دقیق‌تر و در حوزه هم تحولی در نگرش به روشن‌فکری ایجاد کند.

ما روشن‌فکران را در سه دسته ارزیابی می‌کنیم.

گروه اول؛ روشن‌فکرانی که اصل را اصالت مارکسیسم می‌دانستند و تلاش می‌کردند مفاهیم و آموزه‌های اسلامی را بر مبنای مارکسیسم تفسیر کنند. تعبیری افراطی و انقلابی از اسلام ارائه می‌دادند. بعضی اوقات هم، آن‌چنان زیاده‌روی می‌کردند که سؤال‌برانگیز بود. حتی بعضی از روحانیان هم در این گروه قرار داشتند. یادم می‌آید روحانی‌ای بود که کتابی نوشته بود در خصوص «توحید». در بخشی از آن اشاره کرده بود به این آیه: «یوم‌الایح و لاخله»؛ روزی که در آن خرید و فروش نیست و نه دوستی و مودت. آیه درباره روز قیامت است ولی آن روحانی در کتابش نوشته بود: «روزی که در آن جامعه سوسیالیستی برقرار خواهد شد. در آن روز نه خرید و فروش است چون هر کس به اندازه نیازش می‌برد و نه شکاف طبقاتی. خله را شکاف طبقاتی تعبیر کرده بود.» شهید بهشتی با این افراد، سخت درگیر می‌شد و آن‌ها را هم قبول نداشت. ایشان می‌گفتند: تفسیر قرآن و مبانی اسلامی دارای اصولی است که نباید از آن عدول کرد، متدولوژی مشخص دارد و اجازه نداریم از آن فراتر رویم.

حتی یکی از روحانیان انقلابی، درس تفسیری از قرآن در مسجدش داشت و در آن مجلس سعی می‌کرد تفسیر مارکسیستی از اسلام ارائه کند. آن زمان

دوستان به شوخی می‌گفتند که فلانی اگر گفت «الم» یعنی قسم به انگلس، قسم به لنین و قسم به مارکس. البته این‌گونه نبود، ولی تعبیر می‌کردند. جزوه‌ای هم ارائه می‌دادند که خیلی تحت تأثیر مارکس قرار داشت. آقای بهشتی یکی از روحانیان را فرستاد تا با او صحبت کند و ایشان را از ارائه این‌گونه تعبیرها منع کند. استدلال آقای بهشتی هم، روش صحیح تفسیر قرآن بر اساس متدولوژی خاص خود قرآن بود. مجاهدین خلق که التقاطی از مارکسیسم و اسلام را به وجود آورده بودند هم، همین‌گونه بودند. حتی بین نیروهای اولیه سازمان نظیر حنیف‌نژاد هم این التقاط به چشم می‌خورد. او در کتابی که تفسیر سوره محمد (ص) بود اصل حرکت دیالکتیکی را مبنای تفسیر سوره قرار داده بود.

گروه دیگر از روشن‌فکران هم بودند که اصالت را برای لیبرالیسم قائل بودند. آن‌ها هم سعی می‌کردند تفسیری لیبرالیستی از اسلام ارائه دهند. شهید بهشتی با این گروه نیز مخالف بودند. ایشان گاهی بر نظریات لیبرالیستی آن‌ها نقد می‌زدند. حتی آن زمان که نهضت آزادی تأسیس شد، آقای بهشتی به اسم نهضت ایراد گرفت. ایشان می‌گفت ما اگر می‌خواهیم گروه اسلامی درست کنیم چرا اسم آن را نهضت آزادی گذاشته‌ایم؟ و تعبیرشان هم این بود که اگر چه آزادی جزئی از اسلام است ولی همه اسلام نیست.

بنابراین اگر یک گروه مذهبی می‌خواهد شکل بگیرد باید نامی را برای خود برگزیند که بیانگر بنیادهای مذهبی آن گروه باشد. همان‌طور که می‌دانیم، آزادی از ارزش‌های اصیل لیبرالیسم است.

شهید بهشتی نه اصالت را به مارکسیسم می‌داد و نه به لیبرالیسم. بلکه اصالت و محوریت را به اسلام می‌داد. در عین حال به دغدغه‌های جهان معاصر توجه داشت او دنبال نوآوری و پاسخ از متن دین بود. او در پی محوریت اسلام می‌رفت تا تعریفی دقیق از بنیان‌های اسلام ارائه دهد. او معتقد بود جمهوریت این‌گونه نیست که امری برگرفته از غرب یا شرق باشد، بلکه مشاوره و حق رأی و حق مردم در حکومت، جزئی از اسلام است. اسلام دینی است که در آن «وامرهم شوری بیئهم» وجود دارد، یعنی حکومت آن بر مبنای مشاوره بنیان نهاده شده.

تلاش شهید بهشتی این بود که از متون دینی، البته با تعریف خاص خود، مسائل سیاسی و اجتماعی را مطرح کند. ما این افسرد را دینداران روشن‌فکر می‌نامیم. به

دکتر بهشتی با این تفکرات نو توانست طلبه‌هایی را پرورش دهد که هنوز هم بعد از حدود سه دهه از پیروزی انقلاب، آثار و برکاتشان در مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه مشخص است

سبب آنکه عده‌ای روحانی سنتی پیرو استنباط گذشته خود هرگز حاضر به نوآوری نبودند. نسل جدید، جامعه جدید و دنیای ماشینی پرسش‌های تازه‌ای را مطرح می‌کند که این روحانیان سنتی هرگز در پی یافتن پاسخ‌های دینی با مقتضیات زمان نبودند ولی آقای بهشتی همواره دنبال استخراج پاسخ‌های جدید برای این سؤال‌ها اما از متن دین بود.

### آیا از روش خاصی برای یافتن این پاسخ‌ها تبعیت می‌کردند یا روش جدیدی ابداع می‌کردند؟

ایشان معتقد بودند که مکاتب جدید غربی، دغدغه جامعه امروز را بیان می‌کند. به یاد دارم در مدرسه سؤالی مطرح کردند به این مضمون: «تفاوت بین اسلام و مکاتب جدید در چیست؟» هر کسی پاسخی داد و گفته شد که اسلام چگونه زیستن را به انسان می‌آموزد ولی مکاتب جدید به دنبال آنچه که هست، می‌گردند یعنی حقیقت‌ها را می‌خواهند تفسیر کنند، ولی دین‌بایدها و نیاید‌ها و حقیقت‌ها را روشن می‌کند. آقای بهشتی گفتند: خیر، مکاتب جدید هم به دنبال بایدها و نیاید‌ها، یعنی می‌خواهند بگویند چگونه باید زندگی کرد. بنابراین از این جهت تفاوتی ندارند. تفاوتشان در این است که مکاتب جدید دغدغه‌های زندگی بشر امروزی را درک کرده‌اند، ولی چون بر مبنای تجربه سعی به پاسخ دادن آن دارند و تجربه نیازمند گذر زمان‌های طولانی است - باید قرن‌ها بگذرد تا تجربیات ثابت شود - به خطا می‌رود یعنی جواب چگونه زیستن را در تجربه بیان می‌کند و تعریف جامعی هم از انسان ارائه نمی‌دهد ولی دین بر مبنای وحی و شناخت دقیق از انسانی است که مخلوق آفریننده است و برای چگونه زیستن پاسخ دقیق ارائه می‌کند. بعد هم ایشان می‌گفتند: مطالعه مکاتب غرب خاصه مکاتب فلسفی برای شما پرسش برانگیز است. حتماً این‌ها را مطالعه کنید. از همین رو آقای بهشتی فلسفه هگل را از زبان آلمانی در مدرسه تدریس می‌کردند. (اغلب کسانی که این کتاب را ترجمه کرده بودند، تخصص فلسفی نداشتند و صرفاً مترجم بودند، بنابراین شهید بهشتی متن اصلی کتاب را تدریس می‌کرد) می‌گفتند: بخوانید تا برایتان سؤالات زیادی مطرح شود و پس از آن برای کشف پاسخ سؤالات خود متون دینی را کندوکاو کنید.

به گفته شما شهید بهشتی دغدغه‌های انسان امروزی را جزو مسائل مهم می‌شمرد. ایشان دغدغه‌های مسلمان

امروزی و ایرانی را چه مسائلی می‌دانست آیا ایشان که مسلمانی پرسش‌گر بود، پارادوکس تفکر و یقین - اینکه تفکر یا به یقین منتج می‌شود یا به فلسفه می‌رسد و جوابی فلسفی می‌یابد - را پذیرفته بود؟

دغدغه مهم شهید بهشتی این بود که اسلام چگونه می‌خواهد جهان امروز را اداره کند. در این خصوص هم بسیار پرتلاش بودند. شاید بتوانیم تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی را از نتایج دغدغه فکری او بدانیم. به‌طور حتم، تدوین و تصویب قانون اساسی، مرهون کوشش‌های زایدالوصف بهشتی بود. دغدغه‌هایی را که مسلمانان برای اداره جامعه در زمان امروزی دارند، در قانون اساسی می‌بینیم.

مسئله دوم اینکه ایشان اعتقادی به پارادوکس بین شناخت و یقین نداشتند. می‌گفتند شناخت دارای درجاتی است و مسلمان همواره به سوی شناخت دقیق‌تر در حرکت است. شناخت دین مثل شناخت واقعیت‌های بیرونی است. مثال می‌زدند: عده‌ای چیزی را از دور می‌بینند. هر کدام آن شیء را به چیزی تفسیر می‌کردند و با هم اختلاف داشتند. ولی با وجود مخالفت در ماهیت آن، متفق بودند که آن شیء دارای حجم و ابعاد است. نزدیک‌تر که می‌شوند می‌گویند آن شیء موجود زنده است هر چند آن‌ها در نوع آن اختلاف داشته باشند ولی در حیوانیت وی متفق‌اند و وقتی نزدیک می‌شوند همه می‌گویند این موجود زنده انسان است هر چند در مصداق آن اختلاف داشته باشند. شناخت ما در مورد اسلام هم همینطور شناخت متضاد نیست، بلکه شناخت تکاملی و هر روز به سوی واقعیت بیشتر گام برمی‌داریم.

اسلام هم این‌گونه است. اسلام آن چیزی نیست که چندسال پیش نمی‌شناختند، الان می‌شناسند. آن موقع غلط شناختند، اکنون درست می‌شناسند. اسلام واقعی است واحد. اسلام یک حقیقت واحد است، شناختها با یکدیگر فرق دارد ولی دایم به سوی تکامل در حرکت است و می‌رسد به زمانی که انسان با ابزار مناسب، شناخت دقیق‌تری از اسلام می‌تواند ارائه دهد.

اسلام این‌گونه است که با استفاده از مفاهیم معنوی سعی در به کمال رساندن انسان‌ها و به تبع آن جامعه اسلامی دارد تا انسان‌ها را به سوی یقین هدایت کند. در صورتی که اساس روشن‌فکری، تردید است. یعنی نوعی ساختارشکنی در حوزه معرفتی ایجاد می‌کند. این دو مقوله به نوعی در تضادند. با وجود

این تضاد و تقابل چه شرایطی به وجود می‌آید تا روشن‌فکری دینی چون شهید بهشتی، در ابعاد مختلف معرفت دینی، روشنگر و صاحب‌نظر شود؟

به همین علت عرض کردم بین روشن‌فکر دینی و دینداری روشن‌فکری باید فرق قایل شویم. در دینداری روشن‌فکری، اصولی وجود دارد که بر مبنای وحی که به آن اصول ثابت می‌گوییم و اصول‌گرایی نیز بر همین مبناست.

یعنی از ابزارهای روشن‌فکری بهره می‌گیرد؟

در خصوص شناخت و طرح سؤال و پاسخ است که تردیدها ایجاد می‌شود. مثالی عرض می‌کنم، اصل مسئله ولایت فقیه، اصلی شیعی است. مرحوم صاحب‌جوهر، نقل می‌کند هرکسی که ولایت فقیه را قبول ندارد، مانند کسی است که طعم فقه را نچشیده است.

مرحوم ملا احمد نراقی هم ادله حجیت و اثبات ولایت فقیه را به صورت مبسوط بیان کرده‌اند. امام آمد بر مبنای مبانی دینی، حرف جدیدی مطرح کرد. حکومت ولایت فقیه یک حکومت فضایی و ذهنی نیست به این مفهوم که ولایت فقیه باید حاکم باشد و مبنای تفکر و اندیشه سیاسی هم ولایت فقیه است و همین کافی است. این اصل باید از حالت ذهنی خارج شود و در جامعه عینیت یابد. اما این عینیت چیست؟ امام در مرتبه اول فرمودند «جمهوریت اسلامی» شکل حکومت را در جمهوریت، مردم‌سالاری که همان نقش مردم در تجسم ولایت است، مطرح کردند. آیا امام این جمهوریت را از غرب گرفت؟ مسلماً خیر. اما وقتی پرسش جدیدی در جامعه مطرح شد که این حکومت اسلامی چگونه می‌خواهد اجرایی شود، نقش مردم چیست؟ امام خمینی، جمهوریت را از متون دینی استخراج کرد.

اگر در زمان صفویه، ولایت فقیه اجرا می‌شد، قطعاً حکومتی مشابه حکومت‌های پادشاهی بود. امروزه در جامعه حرف‌های جدیدی مطرح می‌شود. مردم در پی حقوق خود و نقش خویش در حکومت‌ها هستند. امام به این نکته توجه کرد. متون دینی نشان می‌دهد مردم باید در حکومت، خود نقش داشته باشند. قرآن به صراحت در سوره مبارکه آل عمران خطاب به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «با مردم در امر حکومت مشاوره کن، وقتی که بر مبنای مشاوره به نتیجه رسیدی، آن‌گاه قاطعانه به پیش برو.»

وقتی که در سنت پیامبر اعظم (ص) تعمق

شاید بتوانیم لدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی را از نتایج دغدغه فکری او بدانیم. به‌طور حتم، تدوین و تصویب قانون اساسی، مرهون کوشش‌های زایدالوصف بهشتی بود. دغدغه‌هایی را که مسلمانان برای اداره جامعه در زمان امروزی دارند، در قانون اساسی می‌بینیم

می‌کنی، می‌بینی روش حکومت ایشان مشاوره‌ای بود. البته روش خاصی هم بود، چون جمعیت کمی آن موقع ساکن مدینه بودند و پیامبر(ص) برای برخی کارها مردم را در جایی جمع می‌کرد و نظراتشان را جویا می‌شد و چون بر نظری متفق می‌شدند، همان را انجام می‌دادند. ولی امروز جوامع خیلی پیچیده شده، روش مشورتی پیامبر(ص) را در جوامع امروزی نمی‌توان به کار گرفت. هر چند در برخی از کانتون‌های کشور سوئیس به همین روش عمل می‌کنند. قذافی هم همین روش را در پیش گرفته بود. ولی امام فرمودند: خیر. پیچیدگی جوامع امروزی اجازه چنین کارهایی را به حکومت‌ها نمی‌دهد. باید برنامه مجلس و انتخابات صورت پذیرد و برای هماهنگی مصوبات با اسلام باید تشکیلاتی هم باشد تا بررسی کند که قوانین و آرا برخلاف دین مبین اسلام نباشد. مسئله شورای نگهبان را امام در همان پاریس مطرح کردند که باید گروهی را برای نظارت بر این امر که قوانین تصویب شده، برخلاف مصالح حکومت دینی نباشد، منصوب کنیم.

**شهید بهشتی، با وجود مخالفت‌های فراوانی که وجود داشت اصل ولایت فقیه را برای تصویب، به مجلس خبرگان سپرد. نقش ایشان را در این خصوص چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

شهید بهشتی، مسئله ولایت فقیه را قبل از پیروزی انقلاب جزو مبنای فکری‌اش در حوزه اندیشه سیاسی مطرح می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب هم در جریان تدوین قانون اساسی - چنانچه مذاکرات مجلس را در خصوص ولایت فقیه بازبینی کنید - متوجه نقش ایشان در تدوین اصل ولایت فقیه از جنبه حقوقی خواهید شد. نظر برخی نمایندگان کلی بود ولی اینکه چگونه در قانون اساسی گنجانده شود و وظایف ولی فقیه چیست؛ براساس مبنای فکری شهید بهشتی طراحی شد، اینکه باید در جای جای حکومت، اعمال ولایت صورت گیرد نظر آیت‌الله بهشتی بود. همچنین وقتی رئیس جمهور با آرای مستقیم مردم انتخاب می‌شود، ولایت فقیه حکم او را تنفیذ می‌کند. جمع بین انتخاب مردم و مشروعیت الهی را شهید بهشتی برای نخستین بار مطرح کرد. یعنی این قدر دقت داشت که علاوه بر حفظ حقوق مردم، مبنای دینی و سیاسی ولایت فقیه هم رعایت شود. این تدوین‌ها و چیدمان حقوقی آن در قالب قانون اساسی کار سهل و ساده‌ای نبود ولی ایشان با موفقیت کامل

از عهده آن برآمد. **شهید بهشتی اهل مباحثه و گفت‌وگو بود. در بسیاری مواقع با وجود اینکه با نظرهایش در تصمیم‌گیری جمعی (خرد جمعی) مخالفت می‌شد، به این رأی احترام می‌گذاشت و رأی دیگران را می‌پذیرفت. این خصوصیت اخلاقی باعث رواج همه‌ها و سخنانی شد که بیشتر از سر عناد با شخص ایشان بود.**

مشغول صحبت بودند. من طاقت نیاوردم و با عصبانیت گفتم: «نمی‌دانم چرا امام تا حالا سکوت کرده‌اند؟» در این وقت ایشان گفتند: «آقای حسینیان! امام تیزهوش‌تر از آن است که با بنی‌صدر درگیر شود. امام می‌گذارد بنی‌صدر خودش تیشه به ریشه‌اش بزند.» و این اولین تیشه‌ای بود که بنی‌صدر به خود زد. موضع شهید بهشتی در خصوص مسائل شخصی و دفاع



**چرا ایشان هیچ‌گاه به زدودن فضای تیره‌ای که مخالفانش برایش فراهم کرده بودند، نپرداخت؟**

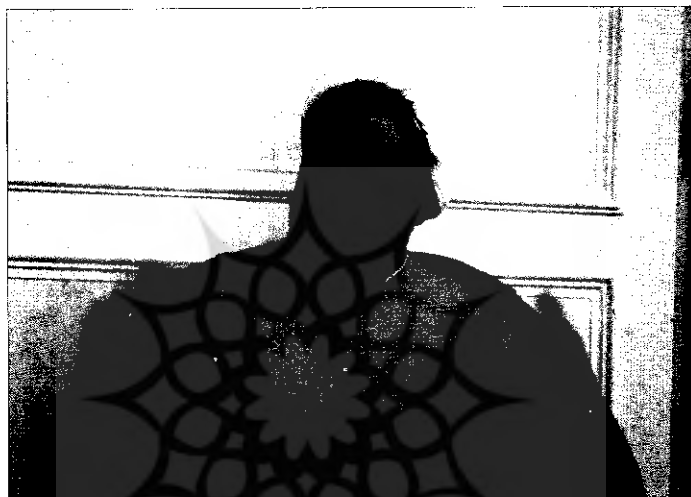
به یاد دارم در یازدهم اسفند ۱۳۵۹ یک روز پس از قائله دانشگاه با آقای پورمحمدی و آقای اکبریان خدمت شهید بهشتی بودیم. چپی‌ها جلوی دادگستری جمع شده بودند و علیه شهید بهشتی شعار می‌دادند. من عصبانی شده بودم و در اتاق ایشان قدم می‌زدم. آقای بهشتی هم

از خودش واقعاً عجیب بود. من در این ارتباط هیچ‌کس را چون او نیافتم. خاطره‌ای نقل می‌کنم از آقای موسوی اردبیلی و آقای قدوسی درباره موضوعی واحد. آقای اردبیلی نقل می‌کردند: «خدمت یکی از مراجع قم بودم. بحثی شروع شد در خصوص اصلاحات ارضی و تقسیم زمین. من گفتم: نظر آقای بهشتی هم این‌گونه است. آن مرجع بزرگوار فرمودند: مگر آقای بهشتی دین هم دارد؟!» آقای قدوسی هم

تعریفی که حوزه از روشن‌فکری داشت، متجددمآبانه بود. یعنی روشن‌فکر را کسی می‌دانستند که پایبند به دین نیست، بیشتر تفکر غرب بر او حاکم است، زندگی او غرب‌گرایانه است، همسرش حجاب ندارد و خودش هم سنت‌های دینی را رعایت نمی‌کند

نقل کردند: «من اولین بار در آن مجلس بودم که عکس‌العمل بهشتی را می‌دیدم. رنگش سرخ شد و نا پایان جلسه سکوت کرد و حرفی نزد. یعنی این نهایت عکس‌العمل در مقابل توهین بود. حتی قبل از انقلاب هم ایشان دشمنان زیادی داشت و سعی می‌کردند شخصیت ایشان را تخریب کنند یا ایشان را ترور کنند. اسنادی از سازمان مجاهدین موجود

بسیار ناسزا گفت. آقای بهشتی هم سکوت کرده بودند. سپس آن خانم مشکلاتی داشتند که مطرح کردند و ایشان هم با صبر و حوصله برای کارهای آن خانم اقدام کردند. به‌قدری آن خانم از کار خود شرمند شد که شهید بهشتی می‌گفتند: آن خانم گفت: شما برای من دیوی جلوه می‌کردید، آمدم شما را فرشته یافتم. عده‌ای از کمونیست‌ها که جزو استادان



است که شما می‌توانید در همین مرکز آن‌ها را بررسی کنید. وحید افراخته در بازجویی‌هایش می‌گوید: «وقتی سازمان مجاهدین تغییر مواضع داد - سال ۱۳۵۴ - تقی شهرام گفت: تنها کسی که می‌تواند در مقابل ما ایستادگی کند، بهشتی است. چون او جانشین امام خمینی خواهد شد و تنها کسی است که در مقابل ما ایستادگی خواهد کرد. برای همین منظور، تصمیم گرفتیم که بهشتی را ترور کنیم. چگونه؟ گفت: تصمیم گرفتیم تصادف ساختگی درست کنیم و بهشتی در این تصادف از بین برود.» البته موفق نشدند. یعنی این دشمنی در سال ۱۳۵۴ هم وجود داشت. لذا وقتی سازمان مجاهدین فعالیت خود را پس از انقلاب شروع کرد، اولین حملاتشان به آقای بهشتی بود. فضای منفی علیه او درست شد و اسنادی را در این ارتباط منتشر کردند.

روحانیان هم از آقای بهشتی دفاع نمی‌کردند. این دو عامل اساسی بود که باعث شد چهره شهید بهشتی مخدوش شود. با این حال، هر کس از نزدیک با او رو به رو می‌شد عاشق و دلباخته او می‌شد. یکبار که خدمت ایشان بودم، خانمی آمد و

دانشگاه بودند، آمدند پیش آقای بهشتی و پس از چند ساعت بحث، در هنگام خارج شدن گفتند: «تنها کسی که می‌تواند مملکت را نجات دهد، آقای بهشتی است.» آقای بهشتی چنین جاذبه‌ای داشت. هر که به او نزدیک می‌شد، او را چشمه‌ای فیاض می‌یافت که کام هر تشنه‌ای را سیراب می‌کرد.

**مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی تاکنون چه اقداماتی برای ماندگاری افکار و اندیشه‌های شهید بهشتی انجام داده است؟**

چند نمونه کار انجام داده‌ایم یا در حال انجام دادیم. مجموعه مصاحبه‌های شهید بهشتی از بعد انقلاب تا شهادت ایشان را به استناد روزنامه‌ها جمع‌آوری کرده‌ایم و در مجموعه چند جلدی مراحل ویرایش، تدوین و چاپ آن را به انجام خواهیم رساند. کاری است اسنادی درباره شهید بهشتی و اسناد مرتبط با ایشان. چند جلد کتاب هم در خصوص اندیشه‌ها و زندگی سیاسی شهید بهشتی است که برای مرحله چاپ آماده می‌شود. کتابی را هم با عنوان «زندگی و مبارزات شهید آیتا...» دکتر بهشتی» آقای علی کردی تألیف کردند که

چاپ شده است. **تداوم مظلومیت شهید بهشتی تا عصر حاضر، شبیهاتی را برای انسان به وجود می‌آورد که در تداوم این روند آیا جریان خاص و هدفمندی باعث پیدایش این موضوع شده یا اهمال از جانب خودمان است که پس از ربع قرن که از شهادت ایشان سپری شده، هنوز آن‌گونه که شایسته نام و در شأن شخصیت اوست، افکار و اندیشه‌های او را اشاعه نداده‌ایم.**

**نظر شما در این باره چیست؟**

البته من این‌گونه نمی‌بینم. به علت اینکه یکی از فرزندان ایشان در مرکز نشر بقعه، بسیاری از کتاب‌ها و سخنرانی‌های ایشان را منتشر کرده‌اند و شاید وجود همین آثار، مسئولیت چاپ آثار شهید بهشتی را برای مرکز اسناد کمتر کرده است. شهادت شهید بهشتی در واقع مَه‌ری بود که تمام بدینی‌ها را از بین برد و واقعیت شهید بهشتی را عیان کرد. تا سالیان سال، مردم در برابر رهبر خود شعارشان این بود که «صل علی محمد بوی بهشتی آمد» یعنی بهشتی یک ملاک در تاریخ انقلاب اسلامی ایران شد. پس از شهادت، تمامی سوظن‌هایی که درباره ایشان وجود داشت، از بین رفت و بسیاری از افراد هم، ذهنیتشان درباره او اصلاح شد.

**سؤال آخر اینکه، خبر فاجعه هفتم تیر را چگونه شنیدید و واکنش شما به این وضعیت چگونه بود؟**

نزدیک وقت سحر بود که یکی از دوستان، تلفنی خبرداد. ایشان گفت: خبرداری چه شده؟ گفتند دفتر حزب جمهوری را منفجر کرده‌اند.

گفتم: آقای بهشتی چه شد؟ گفت: ایشان هم شهید شدند. گوشی تلفن از دستم افتاد. با عجله لباس پوشیدم، سوار ماشین شدم و رفتم دفتر حزب دیدم مردم از ساعت‌ها قبل حضور پیدا کرده‌اند و مشغول جمع‌آوری اجساد و نجات مصدومان‌اند. رفتم بیمارستان و پیکر شهید بهشتی را دیدم. خیلی متأثر شدم. یک بار دیگر هم با آقای قدوسی رفتم. تا پیکر شهید بهشتی را ندیدند باور نکردند که ایشان شهید شده. وقتی خودشان ملاحظه کردند، مطمئن شدند و این جمله را گفتند: «ایشان در آن موقع هم ذکاوت داشتند و دستا نشان را بالای سر گرفته‌اند، گویی فصد داشتند که جلوی آوار را بگیرند.» پس از گذشت این سال‌ها فکر می‌کنم کسی را از دست داده‌ام که به من نزدیک‌تر از پدر بود و هنوز هم احساس یتیمی می‌کنم.

**وحید افراخته در**

**بازجویی‌هایش می‌گوید:**  
**«وقتی سازمان مجاهدین**  
**تغییر مواضع داد - سال**  
**۱۳۵۴ - تقی شهرام**  
**گفت: تنها کسی که**  
**می‌تواند در مقابل ما**  
**ایستادگی کند، بهشتی**  
**است، چون او جانشین**  
**امام خمینی خواهد شد**  
**و تنها کسی است که**  
**در مقابل ما ایستادگی**  
**خواهد کرد. برای همین**  
**منظور، تصمیم گرفتیم**  
**که بهشتی را ترور کنیم**